

## ارزش‌ها و منافع، پایه روابط میان مسیحیان و مسلمانان

### آیت‌الله محمد علی تسخیری\*

#### چکیده:

تحول بزرگی که در نیم قرن اخیر در عرصه مسایل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به وجود آمده است، برخی اندیشمندان را به تجدید نظر در تحلیل‌های تمدنی و شیوه‌های متقابل تمدن‌های خود واداشت. آنان با تأکید بر برخی از عناصر مطرح در جهان، در عرصه روابط اسلام و غرب - و به عبارت دیگر، روابط میان مسیحیان و مسلمانان - به دو گروه تقسیم شدند؛ گروهی روابط اسلام و غرب را کاملاً تیره و تاریک می‌بینند و گروه دیگر به توافق و امکان هم‌زیستی معتقدند. در نوشتار حاضر ضمن پرداختن به این مسئله، به موارد مشترک فراوانی اشاره شده که می‌تواند مبنای هم‌زیستی و اشتراکات تمدنی طرفین قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: روابط، تمدن، مسیحیان، مسلمانان، اسلام و غرب، ارزش‌ها و منافع.

در جهان اسلام خیزش اسلامی تمام عیاری وجود دارد که به ویژه در نیم قرن گذشته، تجلی روشن‌تری پیدا کرده و ما برخی نمودهای آن را که در عین حال می‌تواند به عنوان عامل گسترش و ریشه دوانی آن هم تلقی شود، شاهد هستیم؛ از جمله: تأسیس نهادهای فراگیری مانند «رابطة العالم الاسلامی» و «سازمان کنفرانس اسلامی» در اواخر دهه شصت (قرن بیستم)، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، شکست اتحاد شوروی در افغانستان، فراگیر شدن خواست پیاده کردن اسلام در سرتاسر جهان اسلام، بالا گرفتن بدبینی‌ها نسبت به مقاصد غرب در برابر جهان اسلام، گسترش پدیده‌ها و ظواهر اسلامی به ویژه در میان جوانان و ...

این تحول بزرگ، ابرقدرت‌هایی چون آمریکا را به تغییر استراتژی خود و برخی اندیشمندان را به

\* دبیرکل مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.

تجدیدنظر در تحلیل‌های تمدنی و شیوه‌های ارتباط متقابل تمدن‌های خود، واداشت؛ هم‌چنان‌که برخی نظریه پردازان افراطی را به بازگشت به تقسیم نمودن جهان به متمدن و وحشی و از آنجا اعمال قانون جنگل در مورد وحشیان سوق داد.

در این راستا، کارهای تحقیقی ارزشمندی نیز صورت گرفت.<sup>۱</sup>

کوشش‌های به عمل آمده برای تبیین این پدیده، بیشتر بر سه عنصر تأکید دارد که عبارت‌اند از:  
۱- مسئله تقسیم جوامع اسلامی به جریان‌های فرهنگی، انقلابی و ارتجاعی و درگیری این جریان‌ها با یک‌دیگر؛

۲- مسئله تلاش غرب یا دولت‌های طرفدار آن در به حاشیه راندن اسلام و هرگونه نمود اسلامی؛

۳- استفاده بهینه اندیشمندان اسلامی از شرایط مساعد انسانی و حقوق بشر به قصد برانگیختن احساسات در جهان اسلام.

به این ترتیب، در عرصه روابطی که میان اسلام و غرب باید وجود داشته باشد، آنها به دو گروه تقسیم می‌شوند:

گروه نخست کسانی هستند که معتقدند زمینه مصالحه میان اسلام و غرب کاملاً تیره و تاریک است؛ زیرا اسلام به لحاظ ارزشی، غرب را نفی می‌کند و هم‌زیستی یا هماهنگی با مدرنیسم یا غرب‌گرایی را امکان‌پذیر نمی‌داند. خانم شیرین‌هاتر این دسته را «خاورشناسان جدید» می‌نامد. (هاتر، ص ۹۶) ولی ما آنان را «فیلسوفان یأس تمدنی» می‌نامیم.

از جمله این افراد «مارتین کرامر» است که تساهل و تسامح مخالفانش در موضوع را نکوهش نموده و آنان را «پوزش خواهان» می‌نامد و معتقد است که روند احیای اسلامی در پایان قرن، موجب نابودی آنها خواهد شد. هم‌چنین «آموس برلموتر» دربارهٔ رابطه اسلام و دموکراسی معتقد است: «موضوع، دموکراسی نیست بلکه طبیعت اصلی اسلام است». (واشنگتن پست، ۱۹ ژانویه ۱۹۹۲).

در جهان اسلام نیز کسانی هستند که رابطه اسلام و غرب را رابطه‌ای می‌دانند که به اندازه اسلام و جاهلیت از هم فاصله دارند.

گروه دوم کسانی هستند که امکان هم‌زیستی اسلام و غرب را نشئت گرفته از پویایی اسلام و

۱- از جمله این کارها می‌توان به آثار نوشتاری بسیاری از نویسندگان اسلامی مانند: محمد محمدحسین، عباس محمودالعقاد، محمد حسنین هیکل، شهید مطهری، شهید صدر، ابوالحسن ندوی و نیز نویسندگان غربی چون: جان اسپیزتیو و ب- پیسکاتوری، فرانسوا بورگا، گیل کیبیل، ردیکمیجیان، شیرین‌هاتر، براهام برایان و دیگران اشاره کرد.

توان هم‌گامی و هماهنگی آن با تغییرات و دگرگونی‌ها دانسته و معتقدند که ریشه خیزش اسلامی نه در قدرت ذاتی اسلام بلکه در محرومیت‌های اقتصادی، ستم‌های اجتماعی و نابسامانی‌های سیاسی است؛ از جمله مدعیان این دیدگاه فرانسوا بورگات است که ضمن توجه به بعد فرهنگی این حرکت به مثابه کوششی برای استقلال فرهنگی، می‌گوید: «اینک ما شاهد سومین مرحله از زدودن آثار استعمار هستیم. مرحله نخست جنبه سیاسی داشت و به صورت جنبش‌های استقلال طلبانه بود، مرحله دوم، اقتصادی بود (ملی کردن کانال سوئز در مصر و ملی کردن نفت در الجزایر) و سرانجام مرحله سوم که جنبه فرهنگی دارد. (Paris: Editions La Decouverte, 1995, P 107). این گروه طرفدار سیاست برخورد سازنده است و خانم شیرین هانتر، آنان را «جهان سومی» می‌خواند (هانتر، پیشین، ص ۹۸) و ما نام «اندیشمندان توافق» بر آنان می‌نهیم. بسیاری از اندیشمندان اسلامی، در این گروه قرار می‌گیرند.

اگرچه گروه نخست را به خاطر فاصله‌ای که از فهم طبیعت انعطاف پذیر اسلام و نیز فهم حقیقت نبرد طولانی جهان اسلام با جهان غرب دارند، سرزنش نماییم، اما طرز فکر طرفداران توافق، یعنی گروه دوم، را نیز به این دلیل که ارزش‌های تمدن غرب را اصل می‌دانند و توان اسلام در هماهنگ شدن با این ارزش‌ها را معیاری برای پویایی اسلام قلمداد می‌کنند، نمی‌توانیم بپذیریم.

به عنوان مثال، «براهام برایان» که با ارائه سلسله مقالاتی در این باره در اکونومیست لندن (در سال ۱۹۹۴ م)، به نظر می‌رسد در شمار «اندیشمندان توافق» است و تا حدودی گرایش به معنویات دارد، جهان اسلام را به روی آوردن به همه ارزش‌های غرب فرامی‌خواند و بر این عقیده است که امروزه جهان اسلام، قرن پانزدهم هجری خود را در همان شرایط و وضعی می‌گذراند که غرب، قرن پانزدهم میلادی خود را سپری می‌کرد و همان‌گونه که اسلام عامل خارجی پیدایش رنسانس در غرب بود امروزه نیز غرب باید نقش عامل خارجی مؤثر در نهضت و خیزش جهان اسلام را ایفا کند. هم‌چنین خانم شیرین هانتر غرب را به اندکی دین‌داری و گرایش به تدین و جهان اسلام را به لائیسزم فرامی‌خواند تا مشکل حل گردد. (پیشین).

به نظر می‌رسد تنها دو حالت وجود دارد: یا باید اسلام از ارزش‌های خود عدول کند تا هر دو گروه (هم مایوسان و هم توافقی‌ها) راضی شوند یا به عنوان دشمن همیشگی تمدن غرب به شمار خواهد رفت. به عبارت دیگر، یا باید ملاک درگیری، ارزش‌ها باشد که در این صورت جای هیچ وجه اشتراکی وجود ندارد و یا ملاک را مصلحت و منافع در نظر بگیریم که چشم‌انداز خوبی از هم‌زیستی و همکاری پیدا خواهد شد.

برای این که بحث را از رابطه «اسلام با غرب» به رابطه «اسلام با مسیحیت» بکشانیم که هم واقعیت امروزی است و هم کسانی هستند که جهان مسیحیت را معادل جهان غرب می‌دانند، به دو نکته مهم، اشاره می‌کنیم:

### نکته نخست:

گاهی آشکارا میان اسلام به عنوان منظومه‌ای از ارزش‌ها، و مسلمانان به مثابه امتی که اسلام آورده است، خلط مبحث می‌شود. واقعیت تطبیقی اسلام و مسیر حرکت امت در بیشتر موارد در عمل نشان‌گر حقیقت ارزش‌های اسلامی نیست. به عنوان مثال، ما نمی‌توانیم اقدامات دولتمرد معیّی را لزوماً برخاسته از فرهنگ اسلامی تلقی کنیم، به ویژه آن که دولت اسلامی، درگیر دوره‌های استبداد و دوری از ارزش‌هایی شد که خود مسلمانان نیز از آن دوران، تبری می‌جویند؛ هم‌چنان که ارزش‌ها و رفتارهای غربیان، ضرورتاً تأیید مسیحیت را در پی ندارد و حتی تلاش‌هایی (از سوی غرب) صورت می‌گیرد که از خود مسیحیت نیز فاصله گیرند.

ولی اگر بگوییم روح ارزش‌های اسلامی، نیروی محرکه جریان کلی در جهان اسلام است، حتی اگر این جریان لائیک هم فرض شود، چندان از حقیقت دور نشده‌ایم؛ هم‌چنان که روح مسیحیت نیز بر کل زندگی غربی تأثیر ریشه‌ای خود را به جای گذاشته و انگ و رنگ خود را بر آن زده است. ولی این دو دین (اسلام و مسیحیت) هم‌چنان به دور از هرگونه انحرافی در جهان (اسلام و غرب) باقی می‌مانند و چیزی از ارزش‌های آنها کاسته نخواهد شد. از این جاست که تفاوت در عرصه دیدگاه‌ها یا هم‌زیستی این دو آیین در غرب یا جهان اسلام، کاملاً آشکار می‌گردد، به طوری که چندان تفاوتی میان یک مسلمان و یک ارمنی ایرانی یا یک قبطی یا مسلمان مصری، مشاهده می‌شود؛ به همین دلیل است که معتقدیم گفت‌وگوی اسلام و مسیحیت، تأثیر بسزایی در پیوندهای میان دو تمدن اسلام و غرب، به جا می‌گذارد.

### نکته دوم:

ما خود را در یک زاویه تنگ، آن‌چنان زندانی نمی‌بینیم که طی آن یا باید عرصه را به رویارویی ارزش‌های متناقض (اسلام غرب) و از آن جا نبرد تمدن‌ها واگذار کنیم و یا مصلحت‌اندیشی کنیم و همه ارزش‌ها را زیر پا نهیم تا هم‌زیستی صورت گرفته باشد. البته کوتاه آمدن نسبت به ارزش‌ها نیز به معنای از خودبیگانگی است. این معادله، در مورد روابط اسلام و غرب و نیز در مورد روابط اسلام و مسیحیت باطل است؛ زیرا چه بسیار نقاط مشترکی میان اسلام و غرب وجود دارد که می‌توان بدون

کوتاه آمدن از ارزش‌ها، در مورد آنها، به توافق و تفاهم رسید؛ ارزش‌های مشترکی چون: حقوق بشر، دموکراسی، صلح، جنگ علیه تروریسم، مقاومت در برابر نژادپرستی، نازیسم، فاشیسم و ...؛ منافع و مصالح مشترکی نیز وجود دارد که این رابطه را نیروی بیشتری می‌بخشد.

عرصه‌های مشترک میان اسلام و مسیحیت نیز گستردگی قابل توجهی دارد.

میراث ارزشی مشترکی وجود دارد که نمی‌توان برای آن بهایی در نظر گرفت؛ به عنوان مثال، در متون اسلامی، درباره پاکی و صفای زندگی حضرت عیسی علیه السلام و مادر گرامی‌اش مطالب زیادی وجود دارد. شیخ کلینی رحمته الله در کتاب مشهور خود «کافی» به متن مناجات حضرت عیسی مسیح علیه السلام با خداوند می‌پردازد که به گفته پرفسور محمود ایوب، با بیانی بسیار زیبا، صورت گرفته است: «بنده ای فروتن در برابر خدا و در عین حال از اولیای مقرب درگاه الهی» و در توضیح آن می‌گوید: «طی این مفهوم تجلی الهی، دو تصویر اسلامی و مسیحی حضرت مسیح علیه السلام در نقاط متعددی، در هم می‌آمیزند: اسلام تأکید می‌کند که انسان می‌تواند و حتی وظیفه دارد که به خداوند متعال نزدیک شود و نزدیکی به خداوند نیز در معراج پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که به طور مستقیم در برابر خدا قرار گرفت و عروج حضرت عیسی و نشستن او در سمت راست خدا، تجلی آشکاری یافته است؛ البته به رغم وجود بحث‌هایی درباره این روایت، می‌توان گفت بیان‌گر درآمیختگی‌های این دو میراث الهی، با یک‌دیگر است.

در این میان می‌توان موارد مشترک فراوانی را یافت؛ از جمله:

تأکید بر پرستش خدا و نبرد با ستم و ستم‌گری؛

ایمان به فطرت خلاق انسان؛

ایمان به منظومه تقریباً یکسانی از اخلاقیات؛

باور به حقوق بشر؛

باور به ارزش کانون خانواده؛

ایمان به ضرورت همبستگی اجتماعی؛

ایمان به ضرورت احیای یادواره‌های سرنوشتی؛

باور به ارزش عفت و پاک‌دامنی اجتماعی؛

ایمان به حضور الهی در مسجد یا کلیسا؛

ایمان به ضرورت خدمت به تمدن بشری؛

باور به مجموعه‌ای از عبادات و نمازهایی که جان را صفا می‌بخشد؛

و بسیاری باورهای دیگر.

و چه اشتراکات تمدنی که این دو آیین، از سر گذرانده‌اند؛ گو این که خود مصلحت نیز یک ارزش دینی است که این چنین هم‌زیستی و همکاری با یک‌دیگر را، ایجاب می‌کند. همکاری در مبارزه با فقر و بیماری و جهل، کوشش در جهت نفی تعصب و فروپاشی اخلاقی و برآوردن نیازهای معنوی و ایستادگی در برابر توطئه‌های شیطانی برای در هم شکستن کیان خانواده و ایجاد تردید در ارزش‌های دینی، و مقاومت در برابر هرگونه تروریسم از جمله تروریسم رسمی و نفی مدعیان دینی که بنا به منافع شخصی، گروهی، حزبی و فرقه ای خود، جنگ آفرینی می‌کنند و در پوششی از دین پنهان می‌شوند و ... همه و همه منافع و مصلحت‌هایی است که طرفین را به همکاری سازنده فرامی‌خواند.

### منابع و مأخذ:

- ۱- ایوب، محمود، *دراسات في العلاقات المسيحية الاسلامية*، ج ۱.
  - ۲- کرامر، مارتین، روزنامه واشنگتن پست، ۱۹ ژانویه ۱۹۹۲.
  - ۳- هانتز، شیوین، *آینده اسلام و غرب*، برخورد تمدن‌ها یا هم‌زیستی مسالمت‌آمیز.
- 4- Paris: Editions la Decouverte, 1995.

